



حجة الاسلام والمسلمین
طاهری خرم آبادی

جهاد در قرآن

امدادهای غیبی در جهاد

رسیده بود " وَ تَنْتَوْنُ بِاللَّهِ الْفُتُونَا " و در باره خدا گمانهایی بردید، بعضی فکر می کردند که کفار بر مدینه تسلط می یابند، بعضی می گفتند اسلام تمام شد و از بین رفت و دین پایان یافت، بعضی فکرجاهلیت و برگشت دوران گذشته را در سر می پیوراندند و گروهی می گفتند خدا و رسول این مردم را مغرور ساختند توجه بوضع مسلمانها در این جنگ انسان را بیاد روزهای حمله عراق که از شرق و غرب تقویت می شد می اندازد و کسانی که فکر می کردند چند روزی بیشتر طول نمی کشد که عراق بر ایران تسلط و یا لاقلاً خوزستان را تصرف می کند و در نتیجه دولت جمهوری اسلامی کارش خاتمه یافته است و صدها گمان و ایراد و اشکال را در دل

است که طائفه غطفان و یهود بنی قریظه و بنی النضیر آمدند) و از طرف پائین (که طرف غرب مدینه است قریش و طوآف دیگر) وارد شدند. بعد حالت مسلمانها را در آن روزهای نخست که از همه طرف مورد هجوم قرار گرفتند تشبیه می فرماید به شخصی که در حال مرگ افتاده است چشمان او فروغی ندارد و به سقف اطاق گویا خیره خیره نگاه می کند و روح به حلقوم و گلوگاهش می رسد و نفسهای آخرین را می کشد:

"وَ إِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ"

— و آنگاه که چشمهای شما از خوف و وحشت حالت کجی و برگشت پیدا نموده بود مانند چشمان مرده و روح به حلقوم شما

در مقاله گذشته، بحث ما در باره امدادهای غیبی الهی بود که در جنگ احزاب پیامبر اکرم (ص) و یاران ایشان از آن برخوردار بودند. قسمتی از آیات مربوط به این جنگ را تفسیر کردیم و اینک به دنباله آن بحث:

سپس به بررسی شرایط حساس این واقعه و بیان عواملی که موجب شدت و حساس شدن وضع مسلمانها گردید می پردازد:

"إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الْفُتُونَا" (احزاب ۱۰)

— آنگاه که آمدند شما را از بالای سرتان، (بالای سر مردم مدینه طرف شرق مدینه

و با برزبان می‌آوردند.

البته همانگونه که در صدر اسلام آنها که ایمان و اعتقاد به اسلام و نصرت الهی داشتند و خصوص رهبر و قائد بزرگ اسلام رسول خدا هیچ نگرانی نداشته و با امید به پیروزی قدم بر می‌داشتند و در تابستان و هوای گرم آنهم ماه رمضان به کندن خندق از پیر و جوان پرداختند و آنقدر رسول الله ایمان به آینده اسلام دارد که از پیروزی آینده اسلام و گسترش آن و تسلط بر ایران و روم و یمن در هنگام کندن خندق و جستن برق از برخورد کلنگ با سنگ خبر می‌دهد. همچنین ملت مسلمان و انقلابی ایران از همان روزهای نخست با امید به پیروزی و راه ندادن هیچ یک از این اندیشه‌های خانمان برانداز بلکه با دلی پر از عشق و علاقه به شهادت به استقبال دشمن شتافتند و دشمن را متوقف ساختند و تا امروز با او می‌جنگند و پیروزیهای بزرگی که در تاریخ کم سابقه است بدست آورده‌اند و سرزمین‌های اشغالی را یکی پس از دیگری پس گرفتند و در همان شب اولی که هواپیماهای عراقی به فرودگاه مهرآباد حمله کرد امام امت با قاطعیت هر چه تمامتر وعده نصر و ظفر داد و مردم را به استقامت دعوت نمود و روحیه ای در ملت ایران دمید

آری این روزهای سخت و هراس انگیز روزهای آزمایش مؤمنین بلکه همه اقسام ملت است چنانکه قرآن می‌فرماید:

"هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا" " زُلْزِلُوا شَدِيدًا " . (احزاب ۱۱)

یعنی در آن هنگام آزمایش شدند مؤمنین و مضطرب گردیدند اضطرابی شدید . البته مؤمن هرگاه ایمانش قوی باشد اضطرابش با توجه به خدا برطرف می‌گردد .

و اگر ایمانش قوی نباشد در حال اضطراب باقی خواهد ماند ، و در اینجا منظور جمعیت مؤمن و مسلمانی است که مجموعه ای از افراد ضعیف و متوسط قوی را تشکیل می‌دهد با تفاوتی که در هر یک از این درجات وجود دارد . مسئله آزمایش و امتحان از مسائل اساسی جهاد و مبارزه است که خود بحثی جدا را نیازمند است و در ضمن فصول بعدی خواهد آمد .

"وَ اذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضًا وَ عَدْنَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ اَلَا نَعْرِوْرًا " احزاب ۱۲

دومین عامل برای سخت شدن و حساس گردیدن شرایط سم پاشی هائی بود که منافقین و آنها که در دلشان مرض بود در بین مسلمانها می‌نمودند منظور از آنها که در دلشان مرض هست کسانی است که با شک و تردید به مسائل می‌نگرند و از ایمانی قوی یا متوسط برخوردار نیستند و ضعف اعتقادی دارند . اینها می‌گفتند آنچه خدا و رسول او به

برداری نمایند که یکی از موفقیت های آنها همین است که در شرایط حساس مخصوصا بحرانهای جنگی و مبارزات ، با سم پاشی و اخلال و دروغ پردازی و شایعه سازی رعب و وحشت در دل مردم پدید آورند و اتحاد و هماهنگی را بر هم زنند چنانکه در جنگهای اسلامی حضور منافقین بیشتر بهمین منظور بود و در سوره توبه در مورد کسانی که از منافقین از شرکت در جنگ تبوک خودداری نمودند که آنهم طبق نقشه دیگری بود که می‌خواستند در غیاب رسول خدا توطئه‌های علیه حکومت مرکزی بچینند به این مطلب اشاره فرموده است . می‌فرماید :

" لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَ لَا وَّضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَاعُونَ كَذٰلِكَ وَاَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِيْنَ " ۲۷ توبه

— اگر در بین شما اینها هم بسوی جنگ حرکت می‌کردند چیزی جز فساد برای شما نداشت و ایجاد عداوت و دشمنی در بین شما می‌نمودند خصوصا اینکه در بین شما

انسان موحیدی که از درجات والائی از توحید و ایمان برخوردار است هیچگاه علیی که برای موفقیت او مهیا شده است ، او را از خدائی که سبب ساز است غافل نمی‌نماید .

کسانی هستند که گوش بحرفهای آنها می‌دهند و تحت تاثیر قرار می‌گیرند . این سم پاشی تا اینجا رسید که گروهی از منافقین می‌گفتند :

" يَا اَهْلَ بَيْتِ رَبِّ لَأَمْلَأَنَّ لَكُمْ فَارِجُوا " — ای اهل بئرب (بئرب نام مدینه قبل از اسلام بوده است) اینجا جای ماندن و توقف نیست یعنی در مقابل لشکر عظیم کفار ماندن شما بی فائده و بی جهت است زیرا غلبه با آنها خواهد بود پس چه خوب است که هر چه زود تر به منازل خود برگردید . دستهای از همین منافقین آمدند حضور

ما وعده داد جز غرور چیز دیگری نبود . غرور عبارت است از اینکه انسان شریرا بصورت خيرو خوبی ارائه دهد و دیگری را با آن مغرور سازد . این نوع سم پاشی ها و اخلالها در درون جامعه اسلامی همیشه از تاکنیکهای منافقین بوده و هست و اساسا فلسفه نفاق و هدف از دوچهره داشتن برای بیشتر منافقینی که برنامه تخریبی و براندازی اسلام را دارند و با شکل خاصی عمل می‌کنند همین است که از چهره اسلامی و همرنگ و همدم شدن با مسلمانها استفاده کننده برای نقشه و هدف اساسی خود بهره —

پیغمبر و از آنحضرت اجازه می‌خواستند برای برگشت به شهر " وَ سَيَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا " .

— یعنی گروهی از همین جمعیت منافقین و بیماران روحی از رسول خدا اذن می‌خواستند برای برگشت به شهر و بهانه آنها این بود که خانه‌های ما در و دیوار درستی ندارد و راه برای دزد و دشمن باز است در حالیکه چنین نبود و خانه‌های آنها مصون و محفوظ بود و غرضی جز فرار از دشمن نداشتند .

در این آیات به دو عامل اساسی از عواملی که مسلمانها را در تنگنا و شدت قرار می‌داد اشاره شده است یکی کثرت دشمن و تهاجم از هر طرف بر مدینه و دیگر اخلاص و ستم‌پاشی‌های منافقین که موجب سستی‌وار هم پاشیدگی صفوف مسلمین می‌گردید ، عامل مهم دیگری هم وجود داشت و آن اخلاص و ضربه‌هایی بود که یهودینی قریضای که در داخل مدینه بودند وارد می‌ساختند ولی باوجود همه این عوامل و کمبود نیروی مسلمانها خداوند با جنودی که دیسیده نمی‌شدند و فرستادن باد و طوفان لشکر کفر را درهم کوبید و آنان را مجبور به فرار نمود .
د - " لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَيْتُمْ مُذَبِّحِينَ " ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ " .

رسول خدا پس از فتح مکه با ۱۲۰۰۰ نفر سرباز مسلح به سوی قیائل هوازن ، و ثقیف که برای نبرد با مسلمانان آماده می‌شدند و تصمیم داشتند به استقبال ارتش اسلام بروند و ضربت مهلکی بر آنان وارد سازند رهسپار گردید . دشمن در انتهای دره‌ای که به منطقه حنین منتهی می‌شد فرود آمد و در صخره‌ها و شکاف کوه‌ها و پشت سنگها مخفی شد و

تصمیم بر این بود که با ورود ارتش اسلام همگی از مخفیگاه خود بیرون آیند و سربازان اسلام را زیر رگبار تیر و سنگ قرار دهند . ارتش اسلام صبحگاه قبل از روشن شدن کامل هوا وارد دره حنین گردید که ناگهان صدای غرش تیرها و فریاد مردان جنگجواز پشت سنگها هراس و وحشت عجیبی در دل مسلمانان پدید آورد ، و تیر مانند باران بر سر و صورت آنان می‌بارید و گروهی به سربازان اسلام حمله بردند .

این حمله غافلگیرانه کفار آنچنان مسلمانان را وحشت زده ساخت که پایه‌فرار نهادند و صفوف آنان درهم ریخت ، منافقین از این پیش آمد ، سخت خوشحال گردیدند و بعضی از آنان تصمیم به کشتن پیغمبر هر آن گیسو دار گرفتند پیغمبر روی مرکب خود ایستاد و با صدای بلند فرمود :

" يَا ناصِرَ اللَّهِ وَاَنصَارِ رَسُولِهِ اِنَّا عِندَ اللَّهِ " و "رسوله"

— ای باران خدا و باران رسول خدا من بنده خدا و رسول او هستم . شاید نظر رسول خدا در گفتن این جمله این بوده است که به مسلمانها بفهماند که او هنوز حیات دارد ، امیرالمومنین و عباس و چند تن دیگر در اطراف رسول خدا بودند پیغمبر به عباس که صدای بلندی داشت دستور داد که مسلمانها را فرا خواند ندای عباس که بگوش آنها رسید و سلامت پیامبر را نوید می‌داد سبب شد که سربازان فراری بسوی پیامبر باز گردند و صفوف خود را در برابر دشمن منظم سازند و به یک حمله عمومی که منجر به فرار و عقب نشینی دشمن گردید دست بزنند .

این آیات نصرت و یاری خداوند را در این جنگ تذکر می‌دهد و می‌فرماید : " لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ " و " وَيَوْمَ حُنَيْنٍ "

— خداوند شما را در مواضع و موارد زیادی یاری فرمود این موارد و مواضع اشاره به جنگ های مسلمین است مانند بدر و احد و احزاب و خیبر و دیگر غزوات و جنگها که یکی از این غزوات جنگ حنین بود ، " حنین "

اسم بیابانی است که بین مکه و طائف واقع شده و در آن ، این غزوه اتفاق افتاد و لذا می‌فرماید " و یوم حنین " یعنی از مواردی که خدا شما را یاری نمود روزی بود که جنگ بین شما و کفار در وادی حنین رخ داد . کلمه " یوم " که بمعنی روز است گاهی به حادثه ای که در آن روز اتفاق افتاده است نسبت داده می‌شود ، مانند " یوم فتح مکه " — روز فتح مکه ، و گاهی به مردمی که در حادثه ای شرکت داشتند نسبت می‌دهند مانند " یوم الاحزاب " — روز احزاب ، و گاهی به مکانی که در آن اتفاقی رخ داده است نسبت داده می‌شود ، مانند " یوم بدر " " یوم احد " " یوم حنین " .
طرف خطاب در آیه همه مسلمین بوده است کفار گروه‌های مختلفی از جهت مراتب و درجات ایمان تشکیل می‌گردیدند ، بعضی منافق بودند و اسلام ظاهری داشتند ، و برخی از ایمانی ضعیف برخوردار بودند ، عدای هم متوسط ، و عده دیگری هم دارای ایمانی قوی بودند با تفاوتی که در همین مراحل از جهت درجه ایمان وجود دارد . و اگر در جمعیتی عدای وجود داشته باشند که مشمول حکمی باشند صحیح است که طرف خطاب همه آن جمعیت قرار گیرند اگر چه همه مشمول آن حکمی که به آنها خطاب می‌شود نباشند ، مثلا اگر می‌فرماید : " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ " (سوره صف) — ای کسانی که ایمان آوردید اید چرا می‌گوئید چیزی را که بدان عمل نمی‌کنید ، لازم نیست که همه کسانی که ایمان دارند و مورد خطاب هستند چنین باشند بلکه کافی است عدای از آن جمع چنین خصلتی داشته باشند ، و یا اگر می‌فرماید : " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ "

عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءُ" (سوره ممتحنه) - ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و خود را دوستان خود قرار ندهید، معنی آن این نیست که همه مو'منین چنین بودند بلکه وجود عده‌ای در بین مو'منین برای صحت چنین خطایی کافی است.

"إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُهُمْ" - آنگاه که زیادی و کثرت جمعیت شما راه اعجاب و سرور گشاید و بخود بالیدید و تصور می‌کردید که تجهیزات نظامی و زیادی نیروی آنها سبب و عامل پیروزی شما است.

یعنی شما اعتماد و اطمینان به جمعیت زیادی که دارا بودید نمودید و فکری کردید که این جمعیت با این تجهیزات به تنهایی قادر است بر دفع دشمن و ضامن پیروزی شما است، و از اعتماد و توکل بر خداوند غافل گردیدید در حالیکه زیادی سرباز و مجهز

بودن قوا و نیروی نظامی یکی از اسباب و علل ظاهری است که تا خدا نخواهد به نتیجه و ثمر نمی‌رسد.

انسان موحدی که از درجات والایی از توحید و ایمان برخوردار است هیچگاه اسباب و عللی که برای موفقیت او مهیا شده است او را از خدائی که سبب سازو سبب سوز است غافل نمی‌نماید، و چنین تصویری ندارد که اسباب و علل ظاهری صد در صد به نتیجه مثبت خواهد رسید و هیچ سبب و علل دیگری و زای آنها وجود ندارد و بدون اراده خدا می‌تواند مو'ثر باشد.

"فَلَمْ تَغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا" یعنی شما کثرت و زیادی ارتش را تنها عامل ظفر و پیروزی دانستید و آنرا سببی مستقل و بی‌نیاز از خدا فرض نمودید و از خدا غفلت ورزیدید و بر آن تکیه کردید پس بر شما روشن شد که قدرت و کارائی آن تا چه اندازه است و دیدید که شما را بی‌نیاز نکرد از چیزی و هیچ اثر و نتیجی‌ای بشما نبخشید.

بعد به بعضی از خصوصیات روحی و شرائطی که در آن قرار گرفته بودند اشاره می‌فرماید:

"وَطَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ" یعنی زمین با همه وسعتی که دارد بر شما تنگ گشته بود اشاره به آن است که دشمن آنان را احاطه کرده بود بطوری که هیچ پناهگاه و مأمی برای آنان وجود نداشت این جمله را در موردی بکار می‌برند که انسان چاره‌ای برای نجات خود نتواند بیاندیشد و همه راهها بر او بسته شود، بطوری که زمین گویا با همه وسعتی که دارد بر او تنگ و ضیق گردیده است. آری محاصره دشمن و موقعیتی که در آن قرار داشتند بگونه‌ای بود که فرار کردن هم بحال آنها نتیجی‌ای نداشت، زیرا موضعی که بتواند مصون از دشمن باشد و بسوی آن فرار کنند نبود ولی با این حال فرار کردند:

"كَمْ وَلِيْتُمْ مَدْبِرِينَ" - یعنی دشمن را در پشت سر قرار دادید و فرار نمودید.

"ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلَّكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ" (۲۶ توبه)

- سپس خدا نازل فرمود آرامش خود را بر رسولش و بر مو'منین و فرو فرستاد لشکریانی که نمی‌دیدید آنها را و کفار را عذاب ساخت و اینست پاداش مردم کافر، مقصود از عذابی که در اینجا به کفار وارد آمده است شکنی است که توسط لشکریان الهی نصیب آنها شد.

این بود آیاتی که تصریح به فرو فرستادن جنود و لشکریان ناپیدا می‌فرماید که در سه مورد خداوند، مسلمانها را به آنها یاری فرموده است.

حال منظور از این جنود ملائکه باشند یا موجودات دیگر، و یا ملائکه به ضمیمه موجودات دیگر این جنود را تشکیل می‌دهند مطلبی است که آیات در این موارد بدان صراحت و دلالتی ندارد گرچه در جنگ بدر واحد تصریح به نزول ملائکه شده است ولی دلیل بر اینکه جنود خدا منحصر در ملائکه باشند نیست بلکه امکان موجوداتی دیگر که مانند ملائکه نادیدنی باشند وجود دارد.

ادامه دارد

